

ترجمه متون اجتماعی و رابطه آن با اجتماع علمی و توسعه علمی - فرهنگی

فرهنگ ارشاد^۱

(تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۳۰)

چکیده

محور اصلی این نوشتار بررسی وضعیت متون ترجمه‌ای در گستره علوم اجتماعی در جامعه ماست. فرض اولیه ما این است که متون علمی موجود، درحالی که نمودی از توسعه علمی هستند، می‌توانند منبعی برای توسعه علم و فرهنگ نیز باشند. یادآوری می‌کنیم که در این بحث تأکید ما بیشتر بر متون ترجمه‌ای است که مخاطب آنها اجتماع علمی و به‌ویژه فضای آموزشی دانشگاهی است. پس متونی که در این بررسی می‌گنجد با جهان آموزش و یادگیری و رابطه استاد و دانشجو پیوند دارند و از همین رو حساسیت آن دوبرابر می‌شود. اگر در این مقاله بر اهمیت زبان و معادل‌گزینی واژه‌های تخصصی تأکید داریم بیشتر به حوزه جامعه‌شناسی زبان و مباحث انسان‌شناسی فرهنگی مربوط است. گفتنی است شواهد عملی و نظری موجود بر اهمیت و ضرورت ترجمه متون علوم اجتماعی از زبان بیگانه به زبان فارسی گواهی می‌دهند. با اینکه اهمیت و ضرورت وجودی متون ترجمه‌ای در فضای آموزشی و پژوهشی ما انکارناپذیر است، و هرچند برخی مترجمان باصلاحیت ترجمه‌های ستایش‌برانگیز و ارزشمندی از برخی متون کلاسیک و ضروری برای مطالعه دانشجویان ارائه داده‌اند، ارزش علمی و کیفیت ترجمه بخش بزرگی از آثار منتشرشده دچار برخی نارسایی‌ها و تنگناهاست که ما آنها را زیر عنوان‌های فرعی آشفته‌گی و ناهماهنگی در کار ترجمه متون علوم اجتماعی بررسی کرده‌ایم. در این مقاله، کار ترجمه متون علوم اجتماعی را به‌منزله فعالیت علمی در قلمرو جامعه‌شناسی علم و برپایه پیوند ساختار/کارگزار و رابطه دیالکتیک بین آنها بررسی کرده‌ایم. به این معنی که تأثیر متقابل کنشگر علمی یا مترجم (به‌منزله کارگزار) و اجتماع علمی (به‌مثابه ساختار) را به بحث گذاشته و نتیجه گرفته‌ایم که توسعه نیافتگی این دوگانه، و به عبارت روشن‌تر، تکروری و فردمحوری

۱. استاد دانشگاه در رشته جامعه‌شناسی. ershadaf@gmail.com

کنشگر علمی و بلوغ نیافتگی اجتماع علمی در جامعه ما از جمله موانع مهم کم توسعه یافتگی علم و از جمله کار ترجمه است که موضوع اصلی این مقاله است.

واژگان کلیدی: تولید علمی، توسعه علمی، اجتماع علمی، کارگزاری ترجمه، پیوند کارگزار/ساختار.

مقدمه

چنان که از موضوع مقاله برمی آید، محور اصلی این نوشتار بررسی وضعیت متون ترجمه‌ای در گستره علوم اجتماعی در جامعه ماست. فرض اولیه ما این است که متون علمی موجود، درحالی که نمود توسعه علمی هستند، می‌توانند منبعی برای توسعه علم و فرهنگ نیز باشند. یادآوری می‌کنیم که در این بحث تأکید ما بیشتر بر متون ترجمه‌ای است که مخاطب آنها اجتماع علمی و به ویژه فضای آموزشی دانشگاهی است. پس متونی که در این بررسی می‌گنجد با جهان آموزش و یادگیری و رابطه استاد و دانشجو پیوند دارند و از همین رو حساسیت آنها دوبرابر می‌شود. اگر در این مقاله بر اهمیت زبان و معادل‌گزینی واژه‌های تخصصی تأکید داریم بیشتر به حوزه جامعه‌شناسی زبان و مباحث انسان‌شناسی فرهنگی مربوط است و به نظریه‌های زبان‌شناسی و رهنمودهای ترجمه حرفه‌ای وارد نمی‌شویم، که این خود موضوعی جداگانه است و کوشش پژوهشی دیگری را می‌طلبد.

گفتنی است شواهد عملی و نظری موجود بر اهمیت و ضرورت ترجمه متون علوم اجتماعی از زبانی بیگانه به زبان فارسی گواهی می‌دهند. برای نمونه، با مراجعه به فهرست آثار منتشرشده در پایگاه کامپیوتری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که به‌طور مستمر و به‌روز تهیه می‌شود می‌توان پی برد که سهم آثار ترجمه‌ای در این فهرست طولانی بسیار درخور توجه است. به جرئت می‌توان گفت در برخی موارد نسبت منابع ترجمه‌ای از تألیف در آن فهرست بیشتر است.^۱ تجربه شخصی ما دانشگاهیان گواهی می‌دهد که درمیان متونی که استادان و مدرسان محترم به دانشجویان معرفی و مطالعه آنها را توصیه و گاهی تکلیف می‌کنند، منابع ترجمه‌ای سهم سنگین‌تری دارد. در فهرست منابع توصیه‌شده‌ای که در ادامه سرفصل‌های مصوب دروس علوم اجتماعی (در سطوح کارشناسی و تحصیلات تکمیلی) ذکر می‌شود و منابعی که برای

۱. برای نمونه در فهرست کتاب‌های موجود یکی از مؤسسه‌های انتشاراتی مهم و نامی در تهران (در نمایشگاه کتاب اردیبهشت ۹۳)، از مجموع ۲۶۰ عنوان کتاب در علوم انسانی (شامل دین و فلسفه، علوم اجتماعی، اقتصاد و مدیریت) ۱۹۰ عنوان (یا ۷۳ درصد این منابع) آثار ترجمه‌ای هستند.

آزمون‌های ورودی تحصیلات تکمیلی معرفی می‌شوند، متون ترجمه‌ای جایگاهی بزرگ دارند. افزون‌براین، بیشتر منابعی که به دانشجویان تحصیلات تکمیلی و در حد تخصصی توصیه می‌کنیم آثار ترجمه‌ای هستند.

نیاز ما به متون ترجمه‌ای و ضرورت وجود آنها روشن است. مهدی سبحانی، که علاوه بر ترجمه متون ادبی و رمان‌های بزرگ (مانند آثار مارسل پروست) به ترجمه آثار فلسفی و علوم اجتماعی ناب هم پرداخته است (مانند *جامعه‌شناسی هنر اثر ژان دووینیو و انقلاب صنعتی* نوشته ژان ژن پل)، در عین حال که "شیفتگی ما در برابر غرب" را بیمارگونه و نقدپذیر می‌داند، به روشنی می‌گوید ما چندصدسال (دست کم از دوران صفویه) در کنار سیل خروشان کشاکش-های علمی اروپاییان قرار داشتیم، ولی حتی گاهی به حرکت رودخانه هم نگاهی نینداختیم، تا چه رسد به اینکه چند قطره‌ای از آن را مزه کنیم و ببینیم خوردنی هست یا نیست، حالا می‌گوییم چرا متون خارجی را ترجمه می‌کنیم؟ (علی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۳۳). خرمشاهی تأکید و باور دارد که نیاز ما به ترجمه از حوزه فیزیک تا متافیزیک مسلم و محرز است. ما نیاز داریم متون کلاسیک علمی، فلسفی و هنری غرب را بخوانیم و تحلیل کنیم. بدیهی است که نمی‌توانیم به ترجمه بسنده کنیم، اما برای اینکه بتوانیم کتابی در حد *نقد عقل محض* کانت بنویسیم، به امکانات زیادی نیاز داریم. تحقیق در جامعه ما نهادینه نشده است و نقد در جامعه ما به گونه‌ای نیست که نتایج پژوهش ما را در جهت تبلور و انباشته شدن بکشاند. به گفته این پژوهشگر، اگر ما بخواهیم درباره خواجه نصیرالدین طوسی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی هم تحقیق کنیم به مطالعه منابع اروپایی نیاز داریم. همین نویسنده ایرانی باور دارد که اگر مخالفت یا موافقت با ترجمه را از سیاست‌زدگی و شعار بزدا بیاوریم و نیاز به علم را ملاک قرار دهیم، شاید سه کار اصلی برای ما کارساز باشد: ترجمه متون غیرفارسی؛ مطالعه منابع کلاسیک خودمان؛ و گسترش نقد در فضای علمی که اینها راه را بر مولد بودن پژوهش علمی باز می‌کند (خرمشاهی، ۱۳۷۹: ۷۵۷).

با توجه به نیاز ما به متون ترجمه‌ای و اهمیتی که این منابع در آموزش دانشگاهی ما دارد، هدف اصلی بررسی حاضر این است که ببینیم وضعیت کمی و کیفی ترجمه متون اجتماعی تا چه اندازه مطلوب است و این منابع چه جایگاهی در توزیع و تولید علم و توسعه فرهنگی در جامعه ما دارند.

محور اصلی مقاله

اشاره شد که تجربه چندین ساله کارگزاران و کنشگران آموزش و پژوهش دانشگاهی ما نشان می‌دهد که در تدریس دانشگاهی به متون ترجمه شده نیاز مبرم داریم و این نیاز در دروس تخصصی تر و در سطوح بالاتر آموزش عالی جدی تر می‌شود. ولی چنین می‌نماید که این نیاز به گونه‌ای رضایت‌بخش بررسی، تحلیل و نقد نشده است تا کتاب‌ها یا منبعی به فارسی برگردانده شوند که از جهت کمی و کیفی و نوعی، با نیاز واقعی و علمی ما انطباق عقلایی بیشتری داشته باشد. به این معنی که هیچ مرجع یا کانون صلاحیت‌داری وجود ندارد که گاهی هم، برای مثال، منابع ضروری‌تر و بنیادی‌تری را جهت ترجمه سفارش کند و چون نهاد و معیارهایی جمعی برای اولویت‌سنجی و ارزیابی کیفی در این باره وجود ندارد، آنهایی که به کار ترجمه علاقه‌مندند، بنابر گزینش شخصی خود یا دوستان اهل علم و قلم، منبعی را برای ترجمه در نظر می‌گیرند و آن را به فارسی برمی‌گردانند. در اینجا چند پرسش برای نویسنده این مقاله مهم می‌نماید که کوشش در جهت پاسخ به آنها دورنمای مسیر این بررسی را مشخص می‌کند:

- آیا همه منابعی که به فارسی ترجمه شده‌اند به یکسان لازم بوده‌اند؟
- آیا نظام یا نهاد اجتماعی آشکار یا ناآشکاری برای گزینش و ارزیابی کارهای ترجمه‌ای وجود دارد؟
- آیا کسانی که دست به ترجمه اثری می‌زنند، از یک شالوده نظری و معیاری روشن و قابل دفاع پیروی می‌کنند؟
- آیا ممکن است کسانی هم باشند که صرفاً برپایه سلیقه و منافع شخصی به ترجمه منبعی بپردازند؟

هسته مرکزی و محور مسئله بررسی ما این است که به نظر می‌رسد نوعی آشفتگی و بی-برنامگی در کار ترجمه وجود دارد. از این رو ترجمه متون اجتماعی در وضعیت کنونی به گونه‌ای نیست که بتوان عنوان "نهادی شده" به آن داد. از سوی دیگر، چون این آشفتگی وجود دارد، کار ترجمه در حد مطلوب به انباشت اطلاعات منسجم و تبلور تجربه علمی نمی‌انجامد و از این رو، تأثیر ترجمه متون بر تولید و توسعه علم در جامعه ما خیلی روشن نیست. برخی از ابعاد مهم آشفتگی را می‌توان به این شرح مطرح کرد:

الف) ناهماهنگی در میزان اعتبار منابع ترجمه‌ای در حوزه آموزش و پژوهش دانشگاهی: با وجود اهمیت عملی و نظری منابع ترجمه‌ای و با اینکه استفاده از این گونه منابع در فعالیت‌های آموزشی دانشگاهی رایج و انکارناپذیر است، در حوزه پژوهش برای آن اعتباری قائل نمی‌شویم و

اصولاً کار ترجمه، پژوهش به‌شمار نمی‌آید. در اینجا قصد ما دفاع از اعتبار منابع ترجمه‌ای به‌طور کلی نیست، به‌ویژه اینکه ترجمه برخی متون موجود نه کیفیت موجه و نه اولویت قابل دفاعی دارند، ولی جهت خلاف آن اینکه اگر پژوهشگری متون یا چند مقاله کلاسیک را بخواند و مطالعه یکی یا برخی را برای دانشجویان و اجتماع علمی ما ضروری بداند و معیارها و هدف خود را برای ضرورت ترجمه آن بیان کند و با افزودن پاورقی و توضیحات و حواشی لازم (همچون پیشینیان ما) آن را به نشر بسپارد، چه دلیلی دارد که این کار پژوهش به‌شمار نیاید؟ اگر چنین معیارها و اصولی با تأمل و بازاندیشی وضع شود و منابع ترجمه‌ای انگشت‌شماری که فراتر از ترجمه‌های محض و حداقلی هستند و با معیارهای تعیین‌شده مطابقت دارند در ردیف آثار علمی-پژوهشی به‌شمار آیند، هم آن ناهماهنگی از میان می‌رود و هم بستری برای استواری اجتماع علمی فراهم می‌شود.

ب) ناهماهنگی در گزینش آثار برای ترجمه: به نظر می‌رسد در جامعه ما معیارهای مشخص و مقبولی برای گزینش اینکه چه اثری در دستور کار ترجمه قرار گیرد وجود ندارد. برای نمونه، هم‌اکنون، دست‌کم در حوزه علوم اجتماعی، ترجمه آثار دست دوم و گردآوری‌شده و برگرفته از منابع اصیل بیشتر رواج دارد تا ترجمه آثار کلاسیک و دست اول. کتاب ترجمه‌شده با عنوان *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک* (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶) کاری بسیار ارزشمند است و در اعتبار نویسندگان و مترجم توانای آن هیچ تردیدی نیست، ولی این کتاب بسیار فراتر از معرفی اجمالی فوکو است. اگر پیش از این کتاب، دست‌کم، یک یا دو اثر نیچه (مانند خواست یا اراده معطوف به قدرت یا تبارشناسی او)، یا اصل کارهای خود فوکو به‌طور مستقل و با توضیح و حاشیه‌نویسی ترجمه می‌شد و در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت، شاید هم ارزش نویسندگان کتاب به همان اندازه‌ای می‌رسید که در دانشگاه‌های اروپایی رسیده است و هم فوکو بهتر از این شناخته می‌شد. گاهی هم مشاهده می‌کنیم که ترجمه کتاب‌های گردآوری‌شده پرفروش‌تر و به‌اصطلاح موفق‌تر از ترجمه متون اصیل است. ما هم‌اکنون آن‌اندازه کتاب ترجمه‌ای که «درباره» و «درتفسیر» آرای فوکو، دریدا و پسا ساختارگرایان و پسامدرنیست‌ها داریم، منابع اصیل و کافی از نیچه و هایدگر در اختیار نداریم.^۱ درحالی‌که معمولاً دانشجویان تحصیلات تکمیلی ما به مطالعه تحلیلی آثار کلاسیک

۱. در همان کتابچه فهرست آثار موجود که پیشتر ذکر شد، از میان ۱۹۰ کتاب ترجمه‌شده یک اثر «درباره فلسفه نیچه» و یکی از خود هایدگر است. درحالی‌که بیش از ۱۲ کتاب از آثار کسانی است که از این دو فیلسوف تأثیر پذیرفته‌اند. البته این استناد فقط به منظور نمونه‌ای از ناهماهنگی ذکر شد.

علوم اجتماعی نیاز دارند و کمتر دانشجویی است که آن قدر به زبان‌های اروپایی تسلط داشته باشد که (اگر) بتواند این گونه آثار را پیدا کند، آنها را بخواند و بفهمد. پس به داشتن ترجمه این متون نیازمندیم. این را هم نباید ناگفته گذاشت که فضای آموزشی دانشگاهی ما بیش از اینکه به مترجمان و مؤسسه‌های انتشاراتی جهت بدهد، در پی گزینش آنهاست.

ج) ضعف نهادی شدن علم و ناستواری اجتماع علمی: به دنبال دو نکته‌ای که گفتیم، به نظر می‌رسد کار ترجمه و انتشار آثار علمی، که از زبان بیگانه به فارسی برگردانده می‌شود، از اصول و معیارهای منطقی و مقبول^۱ برای اولویت‌گذاری و گزینش و کیفیت ترجمه پیروی نمی‌کند. از همان آغاز اشاره می‌شود که منظور این نیست که سازمان رسمی و سلسله‌مراتبی و بیرون از نهاد علم و فضای آکادمیک تأسیس شود تا **نظارتی بیرونی** بر کار ترجمه داشته باشد و برای آن تعیین تکلیف کند که این اندیشه از بنیاد مردود است. معیارها و سنج‌های مقبول برای اولویت‌سنجی و ارزیابی متون را اجتماع علمی^۲ تعیین می‌کند. شکل‌گیری اجتماع علمی از طریق بخش‌نامه و دستور از بالا و تصمیم‌گیری‌های رسمی صورت نمی‌گیرد. اجتماع علمی ساختاری غیررسمی و غیرتجویزی دارد. به گفته صاحب‌نظران، اجتماع علمی، که نمودی از جامعه مدرن کنونی است، در عین حال به سنت‌های معتبر جامعه مقید است که در آن افراد مبتکر و آزاد از رهگذر نوعی اقتدار سنتی انتظام می‌یابند و برانگیخته می‌شوند. اجتماع علمی حاصل هماهنگی فعالیت‌های مستقل و معیارمند دانشمندان است که با سازگاری‌های متقابل تحقق می‌یابد. معیارهای حرفه‌ای علم چارچوب انضباط و انتظام اجتماع علمی را تحمیل (با توصیه؟) می‌کند و در همان حال، از طغیان یا نوآوری علمی حمایت می‌کند (نقل از قانع‌راد، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

بنابراین، آنچه در هویت اجتماع علمی تأثیر بنیادین دارد، وجود معیارهایی است که اعضای اجتماع علمی، که عرفاً فرهیخته و نخبه هستند، به وجود آورده‌اند و در بین اعضای آن مقبول است و با عقل سلیم جامعه و هدف غایی جامعه دانشی^۳ در توسعه علم و تکنولوژی هماهنگی دارد. در واقع، انسجام اجتماع علمی به‌مثابه سازمانی غیررسمی بر این معیارها و مقبولیت آنها استوار است. همین معیارها هستند که می‌توانند مستقیم یا غیرمستقیم اولویت‌های گزینش متنی برای ترجمه را تعیین کنند و راه را بر نقد آثار ترجمه بگشایند. زیرا هر کار علمی با نقد و

1. legitimate
2. Scientific community
3. knowledge society

ارزیابی که دیگران به عمل می‌آورند و کار تحقیق را صیقل می‌زنند، بالنده می‌شود. تا زمانی که ما از این اجتماع علمی در حد مطلوب برخوردار نباشیم، بستر و راه درست ترجمه و نقد فراهم و هموار نمی‌شود.

در بخش طرح مسئله تحقیق، نکته‌ای محوری و بنیادی را با این بیان مطرح کردیم که کار ترجمه با وجود اینکه در سپهر علمی جامعه و به‌ویژه در فضای دانشگاهی جای گسترده‌ای باز کرده است و فعالیت ترجمه در دوران جدید بیش از یک سده پیشینه تاریخی دارد، ولی به‌منزله "کنش ارتباطی" حالت نهادی پیدا نکرده است و به عبارت روشن، در فضایی بی‌برنامه و متکی بر سلیقه‌ها و گزینش‌های شخصی حضور دارد. باین‌همه نمی‌خواهیم آشفتگی در کار ترجمه و بی‌برنامگی آن را بزرگ جلوه دهیم. تردیدی نیست که در چنددهه گذشته برش‌های روشنی در کار ترجمه علمی، فلسفی و هنری مشاهده می‌شود. در دهه ۱۳۴۰ مترجمان برجسته‌ای مانند احمد آرام و ابوالحسن نجفی پرورده شدند و انتظار داریم که مترجمان کنونی از وسواس فرهنگی و تعهد اخلاقی و دقت اندیشمانی آنها پیروی کنند تا هم خود اعتباری شخصی به دست آورند و هم ترجمه در کشور ما نهادی شود. البته به‌گفته اهل فن، کار ترجمه اگرهم دچار آشفتگی و نابه‌سامانی نسبی است، در کل پس‌رفت نداشته است. این گفته کامران فانی درخور توجه می‌نماید. او در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۸۸ منتشر شد می‌گوید در چنددهه اخیر تعداد مترجم‌ها و آثار ترجمه‌ای خیلی زیاد شده است. به نظر او، چنانچه منصفانه داوری شود، اگرهم کیفیت کار [ترجمه] به‌اندازه کمیت آن بالا نرفته است، سطح ترجمه خیلی هم نازل‌تر از قبل نشده و نمی‌توانیم به ترجمه امروز بدبین باشیم (علی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۲).

اوضاع و احوال امروز ایجاب می‌کند که کار ترجمه به‌منزله کنش ارتباطی دقیقی درآید که به‌گفته هابرماس به فضای گفتمانی دموکراتیک و "وضعیت آرمانی سخن" نیاز دارد (بائرت، ۱۳۹۰: ۱۶۱). کار ترجمه، مانند هر کار علمی دیگر و درعین حال با داشتن ویژگی‌های خودش، به دستگاهی معیاری نیاز دارد تا هم به آن جهت بدهد و هم اینکه براساس همین معیارها آثار ترجمه‌ای ارزیابی و نقد شود تا ترجمه هم در راه توسعه علم و فرهنگ بیش‌از پیش مؤثر افتد.

مبانی نظری کارکرد ترجمه

پیش‌از اینکه به بحث اصلی بپردازیم، بازهم لازم است به یاد داشته باشیم که موضوع کلی این گفتار کار ترجمه در متون علوم اجتماعی است؛ یعنی می‌خواهیم کارکرد ترجمه را در حوزه علوم اجتماعی (به‌ویژه در تولید و توسعه این شاخه علمی) دنبال کنیم. بر همین اساس فکر می‌-

کنیم هر مترجمی که دست به ترجمه یک متن در این حوزه علمی می‌زند، لازم است در نخستین گام برای دو پرسش (یکی کلی و دیگری ویژه) پاسخی قانع‌کننده داشته باشد. نخست اینکه اصولاً چرا ترجمه می‌کنیم؟ و پرسش دوم و ویژه اینکه هر مترجم با توجه به کار خودش به این سؤال پاسخ دهد که هدفش از ترجمه متنی که به آن پرداخته چیست. پس از اینکه به این دو پرسش پاسخ داد، جای دو پرسش دیگر باقی است: فعالیت ترجمه در تولید و توسعه علمی چه کارکردی دارد؟ و دیگر اینکه ترجمه در کارکرد علمی آن از چه معیارها و اصول کلی پیروی می‌کند. هرچند این مقاله بیشتر به منظور مسئله‌یابی در فضای ترجمه طرح شده است، به نظر می‌رسد پاسخ به پرسش‌های مزبور باید بر رویکردها و مبانی نظری شناخته‌شده‌ای استوار باشد. شاید بتوان با تکیه بر پارادایم پیوند کارگزار/ساختار و با استفاده از رویکرد کسانی چون هابرماس، بوردیو، گیدنز، و شارحان شناخته‌شده‌ای چون یان کرایب و راب استونز به این مهم پرداخت.

پیش‌ازاین، ترجمه را کنشی ارتباطی-علمی دانستیم. بدیهی است در شکل ساده و اولیه آن، این کنش به وسیله کنشگر آغاز می‌شود که به او مترجم می‌گوییم. دیگر اینکه این کنش در خلأ صورت نمی‌پذیرد، بلکه در فضایی روی می‌دهد که می‌توان آن را فضای گفتمانی آموزش و پژوهش نامید. این فضا را می‌توانیم ساختاری بدانیم که لایه‌ها و سطوح مختلف دارد. بنابراین، ویژگی‌های فردی مترجم، که ممکن است علاوه بر کنشگر، او را "کارگزار" یا نمودی از "کارگزاری ترجمه" بدانیم، در کار ترجمه و آشفتگی یا سودبخشی این جریان جایگاه دارد. می‌توان این بحث را نیز با پرسشی به این صورت آغاز کرد که آیا مترجم متن علمی، صرفاً نوعی واسطه یا میانجی است که با تسلط نسبی که بر زبان اصلی متن و زبان جامعه خودش دارد (شاید زبان فارسی) یک بسته فکری را از آن زبان بیگانه به زبان بومی خودش برمی‌گرداند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، همین‌که فردی تسلطی حرفه‌ای یا تخصصی در دو زبان داشته باشد می‌تواند متنی را ترجمه کند. البته در این حالت، مترجم میانجی است و کاری به این ندارد که ترجمه‌اش در تولید و حتی توزیع علم تأثیری دارد یا ندارد. به نظر می‌رسد که تسلط نسبی زبانی و حرفه‌ای، کمترین شرط لازم برای ترجمه متن علمی است ولی شرط‌های دیگری هم لازم هستند. در ترجمه چنین متنی، به‌ویژه در متون علوم اجتماعی، مترجم چه بخواهد و چه نخواهد به تفسیر معنایی دست می‌زند؛ و بداند یا نداند، مسئولیت علمی سنگینی را برعهده می‌گیرد. روشن است که میانجی‌گری با مسئولیت‌پذیری علمی تفاوت ماهوی دارد. ممکن است برخی افراد ترجمه را از زاویه "حرفه‌ای بودن" آن بنگرند، ولی مترجم متن علمی "صاحب-حرفه" ای نیست که کار خود را بر پایه اصل ناب اقتصادی و فردی هزینه/منفعت تحلیل کند.

علم فرآورده‌ای جمعی است و معمولاً همه هزینه‌ای که مترجم برای کار خود می‌گذارد ماهیت اقتصادی ندارد و ممکن است منفعت مادی فردی هم نداشته یا بسیار اندک داشته باشد، به این امید که نفع اندک جمعی داشته باشد! یکی از مشکلات ما در کار ترجمه این محاسبه ساده و سطحی در مقیاس فردی است.

بی‌تردید مترجم انسانی فکور و دانش‌مدار است. اگر گفته می‌شود ترجمه متن علمی نوعی تفسیر است (دست‌کم در متون علوم اجتماعی)، باید بدانیم که تفسیر بر معیارهایی تکیه دارد که معنا را براساس آنها روشن می‌کند. در جامعه‌ای که "اجتماع علمی" شکل گرفته و به طور ضمنی نهادی شده است، این معیارها از آن کانون صادر و رایج می‌شود و بر کار مترجم و مخاطبش نظارت دارد. ولی در جامعه‌ای که هنوز اجتماع علمی هویتی نیم‌بند دارد، لازم است قوی‌ترین نیروی ناظر بر کار مترجم معیارهای وجدان اخلاقی-علمی خود او باشد که آن هم در وجدان جمعی ریشه دارد.

هنگامی که متن علمی به زبان بومی دیگری ترجمه می‌شود، باید همچنان هویت علمی خود را داشته باشد. روشن است که متن ترجمه‌شده نیز منبعی علمی است و لازم است ویژگی‌های بنیادین علمی را داشته باشد. اندیشمندانی که در حوزه منطق و روش‌شناسی علم بحث می‌کنند (برای نمونه شاله، ۱۳۵۵) استدلال می‌کنند که متن علمی (اصلی یا ترجمه‌شده) باید از سه اصل منطق، نظم و دقت برخوردار باشد، وگرنه اعتبار علمی آن سست است و خواهی‌نخواهی در توزیع و تولید علم در جامعه بومی ناتوان خواهد بود. کسی که برپایه منافع شخصی و حرفه‌ای به ترجمه اثری دست می‌زند، معمولاً همان منطق هزینه/منفعت و اصول عقلانیت ابزاری (عقل محاسبه‌گر) را در نظر می‌گیرد.

ممکن است گفته شود که هنوز اندیشه‌های فردگرایانه، و شاید بهتر باشد بگوییم فردمحوری یا تفرد بر فضای کنشی ترجمه متون اجتماعی در جامعه ما حاکم است.^۱ برخی عقیده دارند که اندیشه فردگرایانه در جامعه ما ریشه تاریخی دارد. برای نمونه، قانعی‌راد جهت‌گیری‌های فردگرایانه را در افکار فارابی، ابن‌بطوطه، و برخی از دیگر اندیشمندان گذشته ما و نیز در اندیشه صوفیان پیگیری کرده است. هرچند افرادی چون ابن‌خلدون و ابن‌مسکویه از اخلاقیات اجتماعی دفاع کرده‌اند و "زهد نااجتماعی" را به نقد کشیده‌اند، چنین می‌نماید که

۱ به نظر می‌رسد «فردگرایی» و «فردمحوری یا تفرد» دو مفهوم متفاوت‌اند. فردگرایی، دست‌کم در لغت، نوعی جهان‌بینی است و فردگرا همان حقی را که برای خود می‌خواهد به دیگری هم می‌دهد، ولی تفرد حالت خام و تعصب‌آمیز فردگرایی است.

وجه قبلی، به طور کلی، غلبه بیشتری داشته است (قانع‌راد، ۱۳۸۴: ۳۱۸-۳۲۷). شاید این زمینه تاریخی-فرهنگی در جهت‌دادن به توسعه علم در جامعه ما تأثیر خود را برجای گذاشته است. چنان‌که همین پژوهشگر می‌نویسد، در ایران دیدگاه ما در قبال علم و نظام دانشگاهی بیشتر جهت‌گیری "نخبه‌گرایانه" داشته است (قانع‌راد، ۱۳۸۲: ۲۳۸). او سپس با تکیه بر دیدگاه افرادی چون مولکی و هابرماس، نگاه نخبه‌گرایانه به علم را به نقد کشیده است (همان: ۲۴۰-۲۶۸). چنان‌که یان کرایب نیز باور دارد که نخبه‌گرایی در علم به افاده‌فروشی [یا بهتر است بگوییم به فضل‌فروشی] می‌انجامد (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۷۷). گرایش به فردمحوری و نخبه-گرایی در علم یکی از بسترهای آسیب‌زا در توسعه علم در جامعه ما بوده است. شاید همین خوی تک‌روی و فردمحوری کنشگران علمی و غلبه آن بر کار گروهی یکی از عوامل حضورنداشتن بلوغ اجتماع علمی در جامعه ما باشد. البته کم‌توسعه‌گی اجتماع علمی از عوامل خرد و کلان اجتماعی نیز متأثر است.

به نظر می‌رسد این جو نامطلوب فردمحوری و نخبه‌گرایی به دنیای ترجمه متون اجتماعی نیز رخنه کرده است. چنان‌که هم‌اکنون یکی از معضلات ترجمه، معادل‌گزینی برای اصطلاحات مهم علوم اجتماعی است. برای نمونه، اگر به مجموعه واژگان فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی (بريجانيان، ۱۳۸۱) مراجعه کنیم، می‌بینیم که در برابر برخی واژه‌ها بیش از ده (و گاهی تا بیست) معادل ثبت شده است؛ یعنی هر مترجمی، بدون مراجعه به معادل‌های قبلی و بدون اعتنا به کار دیگران، معادلی برای آن واژه برگزیده است که معمولاً با گزینش دیگران تفاوت معنایی زیادی هم ندارد، ولی دست‌کم از نظر شکل متفاوت است (برای نمونه واژه *utilitarianism* که سودگرایی، سودآیینی، بهره‌گرایی، فایده‌گرایی، سودخواهی، اصالت سودمندی، فایده‌باوری و... ترجمه شده است، همان: ۹۴۰). گفتنی است مرجع بسیاری از این گزینش‌ها افراد موجه و مقبول اهل قلم هستند و ترجیح‌دادن بین آنها ساده نیست.

شاید دلیل بنیادی این وضعیت، وجود خوی فردگرایانه است. البته معرفی معادل‌های متعدد برای یک واژه صرفاً نمودی بسیار کم‌اهمیت و قابل‌اغماض از این مشکل است و شاید بیان آن در نظر برخی همکاران نوعی بهانه‌گیری به‌شمار آید، ولی آن نگاه نخبه‌گرایانه و فردمحور مشکلات بزرگ‌تری ایجاد کرده است، چنان‌که میدان نقد علمی را به‌ویژه در دنیای ترجمه تنگ کرده است. همان‌گونه که پیش‌از این اشاره شد، منظور ما این نیست که سازمانی رسمی ایجاد شود و با بخش‌نامه یا حتی توصیه بخواند مترجم‌ها در برابر واژه‌ای معین فقط یک معادل مصوب را به کار ببرند؛ این کار نه شدنی و نه خواستنی است. ولی این کار ممکن است با نهادی‌شدن اجتماع علمی، که همه مترجمان و اهل قلم و علم، یا همان کنشگران و کارگزاران

علم، عضو آن هستند، در عمل تحقق یابد. از این رو شاید مناسب باشد که رابطه بین مترجم (فعال علمی)، به مثابه کنشگر یا کارگزار، را با اجتماع علمی (ساختار بدون واسطه و سطح متوسط) بررسی کنیم.

الیوت در تفسیر رویکرد گیدنز درباره پیوند ساختار/کارگزار تأکید می‌کند که امروز توجه به پیوند مزبور در کانون بحث نظریه‌های اجتماعی و فلسفه علوم اجتماعی قرار دارد (الیوت، ۱۳۹۰: ۵۲۰). چنین تأکیدی بر این پارادایم واقع‌بینانه به نظر می‌رسد. امروز تحلیل واقعیت‌ها و رویدادهای اجتماعی به حدی پیچیده است که نمی‌توان آنها را صرفاً با تأکید بر مفاهیم و نظریه‌های سطح کلان (حرکت‌های کلی در سطح جامعه یا اجتماع ملی) یا فقط بر حسب سطوح خرد (فرد، سازمان‌های کوچک مقیاس یا اجتماع‌های ویژه) تحلیل کرد. از همین رو است که در چند دهه اخیر، از پیوند دادن سطوح خرد و کلان و توجه به رابطه دیالکتیکی آنها استقبال شده است. تحلیل واقعیت اجتماعی [در اینجا چگونگی کارکرد ترجمه] با تلفیق رویکردهای ساختار/کارگزار منطبق با همان علاقه کلی رابطه دیالکتیک سطوح خرد و کلان اجتماعی است. دیدگاه رئالیسم انتقادی افرادی چون ری باسکار^۱ پیوند ساختار/کارکرد را در کانون هستی‌شناسی پارادایم علمی خود تشخیص داده‌اند (بنتون و کرایب، ۲۰۱۱: ۱۳۳). اشاره می‌کنیم که از نظر اندیشمندانی چون گیدنز و بوردیو، در این رویکرد، ساختار و کارگزار در سطحی مستقل از یکدیگر قرار دارند و بین آنها رابطه علی وجود ندارد (ریترز و اسمارت، ۲۰۰۳: ۳۴۵). ولی از نظر باسکار بین ساختار و کنش کارگزار و چگونگی جریان آن اثربخشی علی وجود دارد. از سوی دیگر، بعضی هم باور دارند که فقط از طریق فعالیت‌های کارگزار اجتماعی است که ساختار اجتماعی به موجودیت خود ادامه می‌دهد و باز تولید می‌شود (بنتون و کرایب، ۲۰۱۱: ۱۳۳).

گیدنز پیوند ساختار/کارگزار را مهم دانسته و نظریه "ساختار بندی" را، که برجسته‌ترین دست‌آورد فکری اوست، به همین موضوع اختصاص داده است (رک گیدنز، در: کوزر و روزنبرگ، ۱۳۸۷: ۲۴۷-۲۵۰). او کار اصلی نظریه اجتماعی را درک این موضوع می‌داند که یک کنش چگونه در بافت اجتماعی روزمره ساختار می‌یابد. به نظر گیدنز، یگانه‌عاملان یا کارگزاران واقعی تاریخ، افراد انسانی هستند. کارگزاری و ساختار مفاهیمی زمانمند و تاریخی هستند. گیدنز تأکید دارد که دوتایی ساختار/کارگزار را باید پاره‌های مکمل یک دوگانه دانست؛ او این را

1. Roy Bhaskar

در دوگانگی ساختار می‌بیند. منظور او از دوگانگی ساختار این است که ساختارهای اجتماعی هم به وسیله کارگزار انسانی شکل می‌گیرند و هم واسطه‌ای برای این شکل‌گیری هستند (الیوت، در: الیوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۵۲۱).

بورديو با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسان کلاسیک (به‌ویژه مارکس، وبر و دورکیم) نظریه تلفیقی نسبتاً جامعی ارائه می‌دهد که می‌توان آن را زیرمجموعه پارادایم ساختار/کارگزار دانست. بحث بورديو درباره دوگانه ساختار/کارگزار در منابع مختلف تشریح شده است (برای نمونه استونز، ۱۳۷۹: ۳۳۳-۳۳۸). تحلیل او در جامعه‌شناسی علم و نگاه نقادانه‌اش به علم تحت تأثیر باشلار و کانتگیبیم است. نگاه نقادانه بورديو به علم و روشنفکران را می‌توان در کتاب *انسان دانشگاهی* او مطالعه کرد. چنان‌که می‌دانیم، رویکرد جامعه‌شناختی او بر سه مفهوم محوری، سرمایه، میدان، و عمل یا عادت‌واره استوار است و تحلیل او از علم، به‌گفته خودش، به‌منزله جزئی از سرمایه نمادین فرهنگی صورت می‌گیرد و فعالیت علمی (در اینجا کار ترجمه) به‌مثابه عادت‌واره در میدان دانشگاهی (یا اجتماع علمی) بررسی و تحلیل می‌شود (برای نمونه استونز، ۱۳۷۹: ۳۴۳-۳۴۸).

سرانجام، نظریه انتقادی پراگماتیستی هابرماس را مرور می‌کنیم. او کوشش می‌کند تا مفاهیم ساختار و کارگزاری را در نظریه‌ای کل‌گرا با هم جمع و ترکیب کند. بیان کرایب نظریه هابرماس را جامع‌تر می‌یابد و معتقد است او از جهت کنارهم قرار دادن دو وجه کنش و ساختار، بدون اینکه یکی را به دیگری تبدیل کند یا کاهش دهد، از دیگران موفق‌تر بوده است (کرایب، ۱۳۷۸: ۳۱۰). شاید نمودی از جامعیت نظریه هابرماس همین است که می‌تواند به‌طور مستقیم و مؤثرتری به انتظام این مقاله ویژه کمک کند که درباره ترجمه است و فصل مشترکی از جامعه‌شناسی زبان و جامعه‌شناسی علم به‌شمار می‌آید. جامعیت رویکرد او از این‌رو است که هر سه پارادایم مشهور علم (پوزیتیویسم یا مثبت‌گرایی، تفسیرگرایی هرمنوتیکی، و رویکرد رهایی‌بخشی نظریه انتقادی) را در تلفیق با هم می‌نگرد (باثرت، در: الیوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۱۵۹). توجه به روابط دیالکتیکی ساختار و کنشگر (یا کارگزار) را از بیشتر آثار هابرماس می‌توان استنباط کرد، ولی این نکته در تکیه او بر روان‌کاوی و زبان برای تحلیل نظریه کنش ارتباطی بیشتر قابل مشاهده است و شاید برای بحث ما نیز مناسب و کارآیی بیشتری داشته باشد. او بر پنداره بحث آزاد، وضعیت آرمانی سخن و عقلانیت ارتباطی [به‌ویژه زبان] تأکید دارد و با توجه به اینکه میراث‌دار مکتب فرانکفورت (به‌ویژه آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه) است، زبان را بستر مناسبی برای تحلیل نظریه انتقادی خودش می‌داند، زیرا به نظر او توان انتقادی در زبان نهفته است. البته برای گیدنز و بورديو هم، زبان زمینه و بستر مهمی در شکل‌گیری کنش انسانی

است. به گفته گیدنز زبان منبعی جمعی برای قواعد کنش است (ریترز و اسمارت، ۲۰۰۱: ۳۴۵). از نظر بورديو زبان به‌مثابه بخش مهمی از میدان یا سرمایه فرهنگی، در شکل‌دادن به عادت‌واره تأثیر بنیادی دارد. تأکید این سه نظریه‌پرداز بر زبان در چارچوب پیوند ساختار/کارگزار می‌تواند اهمیت کاربست این پارادایم را در تحلیل و ارزیابی کار ترجمه به‌خوبی نشان دهد.

هابرماس در اشاره‌ای دیگر، به رابطه فرد و جامعه یا کارگزار و ساختار توجه روشن‌تری می‌کند. او توسعه فردی و توسعه جامعه زیستی را برحسب رشد عقل‌گرایی توصیف می‌کند. از این جهت، او بین این دو سطح توسعه نوعی هماهنگی و هم‌خوانی می‌بیند. هر مرحله توسعه فردی به "مرکز‌دایی" از دیدگاه خودمحوری در قبال جهان منجر می‌شود. کودکان به تدریج یاد می‌گیرند که به واکنش‌ها و ارزش‌هایشان، با توسل به چشم‌انداز دیگران، نقادانه بیندیشند. چنان‌که در باب توسعه جامعه زیستی، استدلال هابرماس این است که دیدگاه‌های فراگیر اسطوره‌ای می‌کوشند طبیعت، فرهنگ و جهان بیرونی را در هم بیامیزند و فقط در فرایندی تاریخی است که انسان‌ها میان آنها تمایز قائل می‌شوند تا توانایی زندگی عقلایی^۱ را توسعه دهند (باثرت، در: الیوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۱۶۲-۱۶۳).

الگوی مفهومی در موضوع ترجمه

با توجه به بحث نظری که به‌طور خلاصه پیش کشیده شد، می‌توانیم کار ترجمه متون علوم اجتماعی به زبان فارسی را نوعی عادت‌واره یا کنش ارتباطی بدانیم. با سرمشق‌گرفتن از بورديو، این عادت‌واره در میدانی به اجرا درمی‌آید که قواعد و هنجارها و نیز امکانات و منابع (یا سرمایه) را پیش پای مترجم می‌نهد؛ یا به زبان هابرماس، می‌توانیم ترجمه را نوعی کنش ارتباطی-عقلایی-علمی بدانیم که در وضعیتی آرمانی (از نوع وبری) به اجرا درمی‌آید. تردیدی نیست که اجرای این عادت‌واره یا کنش ارتباطی بر ادعاهای اعتباری استوار است و از هنجارها و قواعدی پیروی می‌کند که در میدان عمل پذیرفته شده‌اند. می‌توان تحقق "اجتماع علمی" در جامعه ما را مصداقی ویژه از میدان یا وضعیت آرمانی سخن دانست؛ همان ساختاری که به‌زعم گیدنز، هم می‌تواند برحسب معیارهای پذیرفته‌شده جمعی، موانعی بر سر راه کارگزار (مترجم) بگذارد و هم ممکن است در عمل او را یاری دهد. به نظر می‌رسد هویت خام و سامان‌نیافته اجتماع علمی موجب شده است که کار ترجمه متون علوم اجتماعی در وضعیت کنونی جامعه

1. Rational lebensführung

ما، به گفته قانعی‌راد، با "سیاست لسه‌فر^۱ در علم" نزدیکی بیشتری داشته باشد (قانعی‌راد، ۱۳۸۲: ۲۳۷). شاید بتوان آشفتگی در کار ترجمه متون علمی را از این زاویه تحلیل کرد. چنان‌که در آغاز این نوشتار اشاره کردیم، کنش ارتباطی یا عادت‌واره ترجمه در جامعه ما پیشینه تاریخی پرنشیب و فراز و حتی گسستگی‌هایی داشته است، ولی ضرورت وجودی آن اکنون قابل درک است. باین‌همه، اگر بدبینی نباشد، کار ترجمه متون علوم اجتماعی هنوز در جامعه ما نهادی نشده است. مخاطب اصلی و بی‌واسطه ترجمه متون علمی عامه مردم نیستند و اگر ترجمه را کنشی ارتباطی-عقلایی بدانیم، با کسانی رابطه مستقیم دارد که به‌طور آرمانی، عضو اجتماع علمی در درون حوزه عمومی هستند. کار ترجمه متون علوم اجتماعی کنشی علمی است و انجام آن به رعایت اصول و معیارهای ظریف و دقیق نیاز دارد. تازمانی که اجتماع علمی شکل استواری ندارد، شناخت و رعایت این معیارها برعهده مترجم است و ضرورت وجودی هرگونه قاعده و معیار این است که حقانیت و پذیرش جمعی^۲ داشته باشد. ترجمه بیانی یک-جانبه (مونولوگ) نیست که بتواند بر خودمحوری و فردگرایی استوار باشد. اگر ترجمه بخواهد در توسعه علم و فرهنگ جامعه جایگاه مؤثری داشته باشد، از طریق مخاطبان مستقیم و اجتماع علمی می‌تواند به این مهم برسد.

از نظر هابرماس، مقوله‌های سیاست، فلسفه، اخلاق، علم و هنر را باید به حوزه عمومی کشاند و با کنش ارتباطی، مباحثه و گفت‌وگو امکان شکل‌گیری اجماع و میان‌ذهنیت درباب آنها را فراهم کرد. طبق نظر هابرماس، معنا از طریق دیالوگ (و نه مونولوگ) و طی عمل ارتباطی ایجاد می‌شود. بنابراین، "معنا" نتیجه گفت‌وگوی دوجانبه و چندجانبه و محصول زبان است. خواست و نیت [در کنش ارتباطی] همواره معطوف به دیگری است و بنابراین باید آن را از دیدگاهی میان‌ذهنی تعریف کرد (نقل از هولاب، ۱۳۹۱: ۱۶۴-۱۶۵). برای نزدیک‌تر کردن تحلیل هابرماس به موضوع این مقاله، به سخن کوتاه اشاره می‌کنیم که او در مقام یکی از پیروان مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی، زبان را به مثابه شبکه ارتباط عقلایی بستر بحث خود قرار داده است و روان‌کاوی را الگوی بارز علم انتقادی "رهایی‌بخش" می‌داند. روان‌کاوی می‌کوشد

۱. Laissez-faire و Laissez-passer (به معنای بگذار بشود و بگذار بگذرد) از زبان فرانسوی به دیگر زبان‌های اروپایی منقل شده و اصطلاحاتی مربوط به سرمایه‌داری لیبرال و اقتصاد آزاد سده نوزدهم است، چنان‌که منتقدان ایرانی این جهان‌بینی را اقتصاد بی‌بندوبار ترجمه کرده‌اند.

2. legitimacy

فرایندهای "ناخودآگاهی" را که تعیین کننده کنش شخص موضوع روان‌کاوی است بر او آشکار کند تا کنش خود را تحت نوعی کنترل "خودآگاهانه" درآورد (نقل از کرایب، ۱۳۷۸: ۲۹۹).

در اینجا نمی‌خواهیم مسئولیت ناهماهنگی و نهادی‌نشدن "امر اجتماعی" ترجمه را صرفاً بر دوش مترجم بیندازیم و او را نیازمند به روان‌کاوی بدانیم (هرچند به استدلال بسیاری از پیروان فروید، ما همه کم‌یابیش به روان‌کاوی نیاز داریم)؛ اگرهم چنین باشد، مترجم روشنفکر و کارگزار علم است و می‌تواند خودش را تا اندازه‌ای روان‌کاوی کند و کنش خود (یعنی ترجمه) را در مهار فرایندهای خودآگاه و "معطوف به دیگری" درآورد. چنان‌که اشاره کردیم، به نظر می‌رسد تازمانی که اجتماع علمی در جامعه ما حالت نیم‌بند و خام دارد، مترجم با تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی این کمبود را جبران می‌کند و حتی خود عاملی مؤثر در شکل‌گیری و انسجام اجتماع علمی است که از نیازهای والای جامعه ماست.

با این همه فراموش نمی‌کنیم که ترجمه متن علمی کاری علمی است و معیارمندی و اثربخشی آن تحت تأثیر "نهادی‌شدن علم" در جامعه است. یونسکو در بحث نهادی‌شدن علم و ضرورت فراهم آمدن زمینه‌ای که در آن بتوان از علم برای توسعه اجتماعی کشورهای موسوم به جهان سوم استفاده کرد، بر تقویت "پایگاه علم" (چیزی هم‌تراز با اجتماع علمی) تأکید می‌کند. بدیهی است در این گونه جوامع دولت، که بزرگ‌ترین کارگزار توسعه است، در تقویت اجتماع علمی و پایگاه علم تأثیری تعیین کننده دارد (ر.ک. فینکلی‌وینچ و دیگران، ۱۳۷۳: ۹۴-۱۱۸).

شاید ترکیب "اجتماع علمی" به مثابه مفهومی علمی را نخستین بار مرتون به کار گرفت. او علم را فرایندی می‌داند که در اجتماع علمی تحقق می‌یابد و جریان آن تابع کنش‌ها و واکنش‌های هنجاری و ارزشی اجتماع علمی و مناسبات این اجتماع با ساختار فراگیر (جامعه) است (نقل از توکل، ۱۳۸۹: ۲۹-۳۰؛ برای مطالعه بیشتر درباره اجتماع علمی ر.ک. مولکی، ۱۳۷۶: ۱۷۷-۲۱۳). کوهن با نگاهی دقیق‌تر و ضمن تعریف پارادایم و جایگاه آن در تحلیل علمی به این موضوع می‌نگرد. پارادایم عبارت است از مجموعه‌ای از مفروض‌های جهان‌شناختی، ارزش‌ها، روش‌های تحقیق، تعمیم‌ها، قواعد و نمونه‌های بارز (مثل نیوتون) که دانشمندان به آن متعهد و وفادارند. نکته‌ای که کوهن به آن توجه کرده است ارتباط بین محتوای علم و تغییر در محور سازمان معرفت علمی است. او بیش از هر مورخ علم و فیلسوف دیگر، ساختار اجتماع علمی را به منزله مبنای عملکرد پارادایم‌های علمی و تحول آن تحت مذاقه قرار می‌دهد (نقل از توکل، ۱۳۸۹: ۳۰).

می‌توان گفت اجتماع علمی ساختاری در سطح متوسط اجتماعی درمقیاس جامعه (با تسامح حوزه عمومی هابرماسی) است؛ به این معنی که اجتماع علمی در ساختاری کلی‌تر و فراگیر تحقق

می‌یابد، که برخی این ساختار فراگیر را با عنوان "اجتماع ملی" (جامعه) یا ملت-دولت^۱ مطرح می‌کنند. ما نمی‌خواهیم در اینجا وارد بحث کلان اجتماعی شویم، ولی بیان این نکته لازم است که رابطه دیالکتیک ساختار/کارگزار (و مصداق ویژه آن در این بحث، اجتماع علمی/مترجم) و کارآیی این رابطه، به چگونگی عمل ساختار فراگیر، یعنی اجتماع ملی، منوط است و متقابلاً می‌تواند به توسعه فرهنگی و علمی ساختار فراگیر کمک کند. این نکته را برای دانشجویان اضافه می‌کنیم که "اجتماع علمی" مقوله‌ای واهی و خیالی نیست. به نظر توکل، بررسی علمی اجتماع علمی از کارهای مهم جامعه‌شناسی علم است. مطالعه جنبه‌های جمعی رفتار کنشگران علمی، هنجارها و خلیات علمی دانشمندان، شبکه‌های ارتباطی بین دانشمندان، رقابت‌ها و همکاری‌ها، نظم و انضباط درون این اجتماع، مقبولیت و رسمیت و مشروعیت علمی، نظام نگرش‌ها و پاداش-های نهادی شده و ترتیبات اجتماع علمی و ارتباط بین آنها از این جمله است (توکل، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷). شاید بتوان همه کارشناسان و اعضای هیئت علمی و مؤسسه‌های آموزشی و پژوهشی، پژوهشگران پژوهشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها، اعضای انجمن‌های علمی و همه این نهادها را اعضا و اجزای تشکیل‌دهنده اجتماع علمی دانست. امید است این افراد دانشور نیاز خود را به قرار گرفتن در این شبکه اجتماعی غیررسمی و ضرورت وجودی آن را بپذیرند و به شکل‌گیری آن یاری رسانند و از سوی دیگر، سطوح کلان جامعه نیز آن را حمایت کنند. یادآوری قاعده دوم گیدنز نامناسب نیست که ساختارهای سطوح بالاتر می‌توانند در ساختار بندی و شکل‌گیری ساختارهای سطوح متوسط، هم مانع‌ساز باشند و هم راه را هموار کنند.

نتیجه‌گیری: ترجمه و تأثیر آن بر تحول زبان و فرهنگ

از دیرباز گفته‌اند زبان و اندیشه پیوندهای چندگانه و پیچیده‌ای با یکدیگر دارند که به عبارتی کلی می‌توان گفت این دو مفهوم با هم رابطه دیالکتیک دارند. در این باره بسیاری از اندیشمندان بحث کرده‌اند. شاید این نکته کلی موريس مرلو-پونتی برآیند این بحث‌ها باشد: به همان صورت که زبان و سخن (به تعبیر سوسوری) تعیین‌کننده اندیشه‌اند، اندیشه نیز تعیین‌کننده سخن و زبان است. در تکمیل این اشاره، این نکته مرلو-پونتی نیز گفتنی است که ارتباط دیالکتیک سخن و اندیشه با کنش انسان پیوند جدایی‌ناپذیر دارد (کراسلی، در: البوت و ترنر، ۱۳۹۰: ۶۳-۸۲). در واقع هرکنش انسانی بر هدف و اندیشه‌ای استوار است.

1. Nation- state

در نگاهی کلی می‌توان بین بحث کلی مرلو-پونتی با نظریه کنش ارتباطی هابرماس پیوند برقرار کرد. هابرماس کنش ارتباطی-عقلایی انسان را در وضعیت آرمانی سخن به بحث می‌کشد. برای هابرماس معنای دموکراسی از همین وضعیت آرمانی سخن و داشتن حقوق برابر در برقراری کنش ارتباطی شروع می‌شود. هنگامی که از نظر هابرماس، وضعیت آرمانی سخن پیش‌فرض تحقق دموکراسی است، محدوده استدلال او از اصل "آزادی بیان" حقوق بشری فراتر می‌رود؛ زیرا به نظر او، ارائه سخن (به زبان ساده، سخن گفتن) به مثابه کنشی ارتباطی، به زیربنای اندیشگی-عقلایی عادلانه (آگاهی داشتن) نیاز دارد. چنانچه حقوق برابر برای کسب آگاهی و اندیشه وجود نداشته باشد، درواقع وضعیت آرمانی سخن تحقق نخواهد یافت.

پیش از اینکه در این بخش پایانی به بحث ترجمه بازگردیم و مقاله را به انجام برسانیم، بد نیست به این باور ژاک لاکان اشاره کنیم که اعلام می‌کند زبان جهان را برای ما تعریف می‌کند. درواقع، رابطه تنگاتنگ میان زبان و اندیشه در همین گفته نهفته است. از این باور لاکان دو نکته بنیادین می‌توان استنتاج کرد: یکی اینکه جهان‌نگری و سپس جهان‌بینی ما متأثر از ساختار زبانی و بلاغتی است که از آن برخورداریم و پس‌پشت آن نیز ساختاری اندیشگی قرار دارد. دوم اینکه ما نمی‌توانیم با توانایی‌های ثابت زبانی خودمان فراسوی دنیای پیرامون و بیرون از خودمان را بشناسیم، مگر اینکه آن توانایی‌ها را گسترش دهیم. هرچند لاکان بحث خود را به پیروی از مفاهیم فرویدی از خودآگاه و ناخودآگاه گسترش می‌دهد (ر.ک الیوت، ۱۳۹۰: ۲۵۲-۲۷۱)، از دیدگاه او درباره زبان می‌توان کمک گرفت و آن را به فرهنگ و سطح توسعه فرهنگی پیوند داد. به این معنی که زبان عنصر زیربنایی فرهنگ هر جامعه است و توسعه زبانی و توسعه فرهنگی لازم و ملزوم یکدیگرند.

بنابراین، هر گامی که درجهت ترجمه (شاید به‌ویژه ترجمه متون علوم اجتماعی) برداشته می‌شود، اگر در کیفیتی باشد که بر توسعه زبانی جامعه میزبان تأثیر بگذارد، می‌تواند در توسعه فرهنگی آن جامعه مؤثر باشد. زبان‌های اروپایی با کشاکش‌های قدرت و استعمارگری در جهان پیوند دارند (که این تأثیر منفی به‌سادگی از ذهن ما پاک نمی‌شود)، ولی پشتوانه اینکه عنوان "زبان بین‌المللی" را گرفته‌اند، صرفاً اهرم قدرت و نابرابری اقتصادی-سیاسی نبوده است. این زبان‌ها در فرازونشیب تلاش‌های فکری در سده‌های ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و با پیشرفت علم در اروپا توسعه کیفی یافته‌اند و خود را با بیان دقیق علمی انطباق داده‌اند. در همان دوره قاجار که اروپاییان در اندازه‌گیری زمان، به اجزای دقیقه و ثانیه رسیده بودند و فاصله را با سانتی‌متر و میلی‌متر اندازه می‌گرفتند، ما هنوز شب را به "سه پاس" تقسیم می‌کردیم و فاصله را با فرسنگ یا ذرع و حد دقیق‌تر آن با "قدم" می‌شمردیم. اگر گرافه‌گویی نباشد، ما هم فاصله را با "پا"

اندازه می‌گرفتیم، ولی این با "فوت" (انگلیسی) به معنای پا (در دوران پس از قرن هجدهم) تفاوت داشته است. بی‌تردید شیفتگی در برابر فرهنگ بیگانه توجه‌پذیر نیست و ما بزرگان علمی خود همچون زکریای رازی، بوعلی‌سینا، ابوریحان بیرونی و... را ستاره‌های درخشان سپهر فرهنگی خود می‌دانیم. ولی ترجمه بستری برای انتقال فرهنگی است. تاریخ مستند سده‌های دهم تا سیزدهم میلادی (مقارن با جنگ‌های صلیبی) و جریان انتقال دستاوردهای فرهنگی از شرق به اروپا را هم می‌توانیم مطالعه کنیم. بحث ما درباره وضعیت جدید (از سده هجدهم به این سو) است. هنگامی که، برای نمونه، اصطلاحات "دموکراسی" و "ایندیویدوالیسم" را به صورت "مردم‌سالاری" و "فردگرایی" ترجمه می‌کنیم (که این ظاهر امر است)، به دلیل رابطه دیالکتیکی زبان و اندیشه، پشتوانه فلسفی این کلمات هم به دنیای فلسفی ما (که آن هم تاریخ خوشایندی دارد) وارد می‌شود و دست‌کم به‌طور انتزاعی با آن می‌آمیزد. این بحثی طولانی و مستقل می‌طلبد؛ فقط می‌خواستیم اشاره کنیم که ترجمه سنجیده و هدفمند تا چه اندازه می‌تواند در توسعه کیفی فرهنگی مؤثر باشد. به نظر می‌رسد گفته کامران فانی ژرف‌اندیشانه بوده که ادعا می‌کند، طی صدسال اخیر، زبان فارسی غنی‌تر شده است. یعنی پیش‌ازهمه، واژگانش غنی‌تر شده است و ما این راه را از طریق ترجمه و آشنایی با "هزاران مفهوم جدید" پیموده‌ایم (علی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۲۵). بدیهی است ترجمه مفاهیم جدید، نه فقط به غنای واژگانی می‌انجامد، که در ساختار زبانی و اندیشمانی ما نفوذ می‌کند و مترجمان خوب ما به خوبی از تأثیر این خدمت و مسئولیت خطیر آگاهی دارند. در پایان و در گفتاری کلی، یادآوری می‌کنیم که کارگزاری ترجمه، و به عبارت دیگر، چندوچون ترجمه به منزله کنش ارتباطی-علمی، به توسعه اجتماع علمی (ساختاری که ترجمه در آن عملی می‌شود) منوط است. به عبارت روشن‌تر، نهادی‌شدن اجتماع علمی و نهادی‌شدن فعالیت علمی (و از جمله ترجمه متون علوم اجتماعی)، در پرتو پارادایم دوگانه ساختار/کارگزار رابطه متقابل دیالکتیکی دارند. بنابراین، ناهماهنگی و تنگناهای موجود در کار ترجمه و تأثیر اندک آن در توسعه درون‌زای علم ناشی از تأثیر متقابل کارگزاران ترجمه و ساختار اجتماع علمی است. به سخن کوتاه و روشن، کار ترجمه متون علوم اجتماعی بر پایه گرایش‌های فردمحوری و تفرد و در وضعیت فقدان بلوغ اجتماع علمی به گونه‌ای است که به پرسش‌های مطرح‌شده در این تحقیق نمی‌توان با خوش‌بینی پاسخ گفت. باین‌همه، هم‌گام با کامران فانی و برخی کوشندگان این قلمرو، باز هم می‌توان به ادامه کار ترجمه متون علمی امیدوار بود.

منابع

- استونز، راب (۱۳۷۹) *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، مجموعه مقالات، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: مرکز.
- الیوت، آنتونی و ترنز، برایان (۱۳۹۰) *برداشتهایی در نظریه اجتماعی معاصر*، مجموعه مقالات، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: جامعه‌شناسان.
- بائرت، پاتریک (۱۳۹۰) "هابرماس" در: آنتونی الیوت و برایان ترنز (۱۳۹۰) *برداشتهایی در نظریه اجتماعی معاصر*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: جامعه‌شناسان.
- برجانیان، ماری (۱۳۸۱) *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- توکل، محمد (۱۳۸۹) *جامعه‌شناسی علم*، چاپ دوم، تهران: جامعه‌شناسان.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۹) *فرصت سبز حیات*، تهران: قطره.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۷۶) *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- شاله، فلیسین (۱۳۵۵) *شناخت روش علوم یا فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- علی‌نژاد، سیروس (۱۳۸۸) *گفت‌وگو با مترجمان*، تهران: آگه.
- فینکلی وینچ، سوزا و دیگران (۱۳۷۳) *علم و تکنولوژی در کشورهای در حال توسعه و راهبردهایی برای دهه ۱۹۹۰*، ترجمه پریدخت وحیدی و یوسف نراقی، تهران: مرکز انتشارات ملی یونسکو در ایران.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۲) *ناهم‌زمانی دانش: روابط علم و نظام‌های اجتماعی-اقتصادی در ایران*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۴) *جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران (دوره اسلامی)*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
- کرایب، یان (۱۳۷۸) *نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه.
- کوزر، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۸۷) *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، مجموعه مقالات، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ چهارم، تهران: نی.
- مولکی، مایکل (۱۳۷۶) *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچوییان، تهران: نی.
- هولاب، رابرت (۱۳۹۱) *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.

Benton, Ted and Craib, Ian (2011) *Philosophy of Social Science*, 2nd Edition, London: Palgrave.

Ritzer, George and Smart, Barry (2003) *Handbook of Social Theory*, London: Sage Publications.